

Sco

کانون آرمان شریعتی

Sco1385@Gmail.com

بازخوانی انتقادی سه نماد جنبش دانشجویی



تقی (همانی)

شماره مقاله : ۱۰۲۹

تعداد صفحه : ۱۰

آفرین بررسی : ۸۸/۰۷

تاریخ تمریر : ۱۳۸۷

www.shandel.org

موضوع : نگاهی به عوامل کامیابی و ناکامی جنبش دانشجویی ایران

این مقاله را تقدیم به سه آذر اهورایی، شهدای گمنام ۱۳ آبان ۱۳۵۷ و عزت ابراهیم نژاد و هزاران دانشجویی می‌کنم که در راه عدالت و آزادی جان خود را پیشکش کردند. اما این مقاله به نوعی نیز نقدِ راهبردیِ این بزرگان است؛ نقدی که راه ما را از اهورایی بودن به زمینی بودن نزدیک می‌کند و از خوشنامی و ناکامی به خوشنامی و کامیابی نزدیک می‌کند.

جنبش دانشجویی درخشان است نه روشن. بعد از مقاله "آنان که می‌مانند"، که به نوعی نقد و بررسی دانشگاه، دانشجو، جنبش دانشجویی، و جریانِ روشنفکریِ متأثر از خانه علم مدرن بود، مقالات و نظرات شفاهی پیرامون این مقاله را دریافت کردم که نکات مختلفی را مطرح می‌کرد. اما نکته مهم این بود که چگونه از جوانان بی تجربه می‌خواهیم که کنش مدنی داشته باشند، در حالی که اپوزیسیون و پوزیسیون و رهبران فکری آنان ایشان را به کنش دولت مدارانه دعوت می‌کنند و آموزه جامعه محورانه را برای آنها توصیه نمی‌کنند؟

به نظر می‌رسد این پرسش مهمی است. باید این بُعد قضیه را شکافت. از عجل بودنِ روشنفکری در ایران صرف نظر کنیم که تا مساله و مشکلی ایجاد می‌شود، قبل از تجزیه و تحلیل آن، راه حل می‌خواهد و به قولی "گزر نکرده پاره می‌کند". از همین روی باید توجه داشت که آیا جریانات مزبور باور دارند مشکل فقدان نهادهای مدنی در جامعه ما مانع از تحقق دموکراسی نهادی است؟ این در حالی است که همه از تقدم حزب بر نهاد مدنی سخن می‌گویند و دولت محوری را هدف قرار می‌دهند و در صدند قدرت را با روش‌های گوناگون تسخیر کنند. حتی تبیین این موضوع، که مشکل دموکراسی جای دیگری است، خود، کاری کارستان است. با این مقدمه به بحث اصلی می‌پردازیم.

برون دادهای دانشگاه متخصص، فعال سیاسی و روشنفکر بوده است. این سه عنصر در جامعه ما رهبر و کارآمد نیستند، اما ماجرا آفرین هستند. برای قدرتمندان در دسر ساز هستند، اما چاره ساز نیستند. چاره کار این است که دانشگاه جایگاه واقعی خود را در جامعه بیابد و در مدیریت کشور نقش اصلی

را ایفا کند. تخصص دانشگاهی شخصیت سیاسی و مدنی به دست آورد و روشنفکر جایگاه تعریف شده‌ای داشته باشد و در نهادهای مستقل جایگاه مناسب و شایسته خود را بیابد و فعال سیاسی نیز درون احزاب قدرتمند نقش دولت مرد منطق را ایفا کند. با عطف به چنین مطلوب‌هایی است که لازم است دولت محوری دانشگاه، دانشجو، روشنفکر، فعال سیاسی و متخصص مورد نقد قرار بگیرد. به عنوان نمونه جنبش دانشجویی ۱۹۶۸ که اروپا را درنوردید سرمشق مدنی را عمده کرد و تحول بزرگی ایجاد کرد، حتی موجب تغییر قانون اساسی در فرانسه و تحولات ساختاری در اروپا شد، که نتایج حاصل از آن، رفع تبعیض در جامعه بود.

جنبش دانشجویی فرانسه با احزاب چپ و راست مشکل داشت، اما سودای این توهم را نداشت که جای احزاب بنشیند، بلکه رفتار خود را با احزاب مزبور اصلاح کرد. جالب این بود که اولین مخالف جنبش، حزب کمونیست فرانسه بود که موج جدید جامعه را درک نمی‌کرد.

همین رفتار جنبش دانشجویی فرانسه را با رفتار جنبش دانشجویی ما در ۱۶ آذر ۱۳۳۲، ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۰، ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴ و سه فراز عمده آن یعنی ۱۶ آذر، ۱۳ آبان و ۱۸ تیر را مورد نقد و ارزیابی قرار دهید. به نظر می‌رسد که این سه واقعه مهم و تاریخ ساز جامعه ما باید مورد آسیب شناسی جدی قرار گیرند. زیرا درخشان و خوشنام هستند، اما کامیاب نیستند. اما چرا کامیاب نیستند؟، چونکه در مورد جایگاه خود دچار ابهام هستند.

اگر دانشگاه، نهاد مدنی و جنبش دانشجویی متعلق به جامعه مدنی است، الگوی فرانسوی جنبش دانشجویی قابل اعتنا است. اما جنبش دانشجویی یا جریان دانشجویی دولت مدار که از فعالان سیاسی و روشنفکران فن دولت مداری آموخته است، در نتیجه این آموزش، در تقابل و تعامل با دولت‌ها وارد عمل می‌شود.

روز ۱۶ آذر ۱۳۳۲ جنبش دانشجویی در اعتراض به بخشی از حاکمیت و حمایت از جناح دیگر وارد صحنه می‌شود و به عنوان بازوی حزب و جریان خاصی عمل می‌کند. ۱۸ تیر هم این گونه بود. بر همه شورش کردند و شعار عبور سر دادند و در نتیجه سرخوردگی رهبری سیاسی جنبش دانشجویی را سر دادند. در حالی که جنبش دانشجویی پیش‌تاز است نه رهبر، به عبارتی سرور است نه رهبر.

اگر چه مدتی است ناخواسته یا خواسته از رویکرد جامعه مدنی و مبارزه مدنی سخن گفته می شود که باید آن را تقدیر کرد و ستود، اما این راهبرد هم چنان نهادینه نشده است و مشخص نیست فعالان دانشجویی تا چه میزان توانایی حفظ این رویکرد را دارند.

در حال حاضر نیز جنبش دانشجویی از سوی احزاب، اشخاص و جریان ها تحت فشار است تا به عنوان بازوی سیاسی آنان وارد عمل شود. البته موفق شده تا حد زیادی در مقابل آنها مقاومت کند، ولی هم چنان جریان ها و اشخاصی، ولو به صورت اندک، همه جریان دانشجویی را جامعه مدنی محور می خواهند. در همین راستا سه رویداد درخشان اما غیر کامیاب ۱۶ آذر ۳۲، ۱۳ آبان ۵۷ و ۱۸ تیر ۷۸ اگر مورد بررسی قرار گیرند، مشخص می شود که علل عدم کامیابی ما کجا بوده است. سه رویدادی که مشعل راه بوده اند، اما نقشه راه نداشته اند.

تجربه ۱۶ آذر ۱۳۳۲

در این روز دانشجویان دانشگاه فنی در اعتراض به سفر نیکسون تحصن می کنند و با تیراندازی ارتش سه تن از دانشجویان شهید می شوند و سه آذر اهورایی لقب می گیرند. این اعتراض نمادی از مبارزه "ضد استبدادی - ضد امپریالیستی" دانشگاه می شود و بعدها دانشگاه را پیش قراول مبارزات سیاسی می کند. الگوبرداری از این رویداد در سال ۱۳۵۰ با رشد جنبش مسلحانه به اوج خود می رسد و ویژگی دولت محوری جنبش دانشجویی تبلور عینی به خود می گیرد. زیرا که این جنبش، یا حامی دولت های مبارز است یا مخالف دولت های وابسته.

به عبارتی هدف اعتراضی به سرنگونی حکومت وابسته تبدیل می شود. این قاعده در عمل جایگاه جنبش دانشجویی را با احزاب سیاسی عوض می کند و در حقیقت جریانات سیاسی در دانشگاه نیروهای خود را پرورش می دهند و عضوگیری می کنند. اما در چنین حالتی داوطلبان فراوان هستند اما برگزیدگان اندک، و مابقی دانشجویان بیرون از دانشگاه به زندگی عادی خود می پردازند. این رویکرد در نهایت به عقیم شدن جامعه مدنی و لنگیدن دموکراسی در جامعه و استمرار ناکامی ها منجر می شود.

اکنون رویدادها باید بررسی شوند. بعد از کودتای ۱۳۳۲ احزاب سرکوب و کنترل شده‌اند و دانشگاه به عنوان نهاد مدرن دموکرات و ارتش به عنوان نهاد مدرن و منضبط در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند. فرمانده، دربار سلطنتی است که از ارتش علیه دانشگاه استفاده می‌کند. این کشمکش نتیجه مشخص دارد: اکثریتی که منفعل می‌شود. انفعالی که بعد از سرکوب واقعیت عینی به خود گرفت. معدودی هم رادیکال می‌شوند که سرکوب یا مخفی می‌شوند. نظم منطقی و حالت جنبشی دانشگاه از بین می‌رود و عنصر مقاومت و مخالفت باقی می‌ماند، اما حالت استمرارِ جریان ساز که بتواند شکل اثباتی به خود بگیرد به وجود نمی‌آید. به عبارتی دیگر، مشعل راه روشن است اما نقشه راه ناپیدا است. در چنین وضعیتی حالت یا "با ما" یا "بر ما" شکل می‌گیرد، یعنی یا علیه حکومت یا همراه آن و عرصه دیگری وجود نخواهد داشت.

صورت مسأله ۱۶ آذر که به عنوان الگوی تحمیلی به دانشگاه، اپوزیسیون و حکومت تحمیل شده است تا به امروز ادامه یافته است. منتهی گاه پیروزی داشته است و زمانی شکست، اما کامیاب نبوده است. عنصر مقاومت بسیار خوب است، اما مقاومت باید به کامیابی برسد. در ۱۳ آبان سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ دو رویداد مهم حاصل می‌شود. دانشگاه علیه حکومت پهلوی می‌شورد. این شورش موج آفرین است و با مردم پیوند می‌خورد و از آبان تا ۲۲ بهمن پیروزی تحقق می‌یابد. دانشگاه خانه فعالیت احزاب سیاسی می‌شود و آرمان دانشجویی اهداف انقلاب را تحت تأثیر قرار می‌دهد. ۱۳ آبان ۱۳۵۷ پیروزی علیه استبداد است. در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ سفارت آمریکا اشغال می‌شود. همه جریانات از نهضت آزادی گرفته تا حزب توده، از راست گرفته تا چپ، این حرکت را تحسین می‌کنند. اما جنبش سیاسی غیر مدنی دانشجویی در جریان سفارت مجبور است یک جریان سیاسی را انتخاب کند. این انتخاب که از آغاز عکس‌العملی علیه دانشجویان چپ، مجاهد و غیره بود، جریان را از مسیر عدالت خارج کرد. دانشجویان تسخیرکننده سفارت علیه دولت موقت، بنی صدر، لیبرال‌ها، مجاهدین و کمونیست‌ها و همه جهان موضع می‌گیرند. اما این پیروزی بر حکومت پهلوی و اشغال سفارت کامیاب نیست بلکه اختلاف افکن است و حتی از سرکوب ۱۳۳۲ نیز نتایج نامبارک‌تری دارد.

از اشغال سفارت در آبان ۵۸ تا انقلاب فرهنگی اردیبهشت ۱۳۵۹ راهی نیست. در این زمان جریانات دانشجویی سمت و سوی حزبی یا حکومتی پیدا کرده‌اند. دانشجویان حکومتی چاره کار را تعطیلی دانشگاه می‌دانند. به عبارتی دانشجو خانه خود را تعطیل می‌کند. خاطره محسن میردامادی در این مورد جالب است. او که از رهبران اشغال سفارت و مشوقان انقلاب فرهنگی بوده می‌گوید: بعد از گشایش دانشگاه جریانات متحجر ما را تحت فشار قرار دادند. به عبارتی دانشجو به دلیل دولت محوری و حکومت محوری به دانشجویان رقیبی که طرفدار احزاب هستند حمله ور می‌شود و خانه اندیشه و تخصص مدرن را می‌بندد. آیا این بستن، ویران کردن دانشگاه یا خانه خود نیست؟ چه کسی خانه خود را ویران می‌کند؟ با بسته شدن دانشگاه در انقلاب فرهنگی نیروهای دانشجویی فعال از دانشگاه به خیابان می‌روند و چون حزبی یا دولتی هستند و امکان تعامل در دانشگاه میان آنان منتفی می‌شود، شرایط برخورد تندتر فراهم می‌شود. در دانشگاه امکان گفتگو و کشمکش وجود داشت اما در بیرون از دانشگاه همه روابط قطع می‌شود و زمینه برخورد تندتر می‌شود. در فقدان گفتگوی رودررو و بروز انقلاب فرهنگی، امکان ایجاد فضای ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ تقویت شد. ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ اوج این تقابل است و نتیجه آن برای جامعه ما ناگوار و تلخ است.

اکنون تجربه سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۵۸ را مرور کنیم. در ظاهر پیروز شده‌ایم. اما همان قاعده ۱۳۳۲ و بهمن ۱۳۴۰ تکرار می‌شود. جناحی از حاکمان با تندتر کردن فضا از اشتباه احزاب غیر حکومتی سود می‌جویند و با انقلاب فرهنگی و تصفیه دانشگاه‌ها عده زیادی را منفعل، جمعی را دستگیر و سرکوب و فضا را کنترل می‌کنند. اما انقلاب فرهنگی صدمات جبران ناپذیری بر مدیریت دانشگاه‌ها، ویژگی دانشجوی، و کیفیت اساتید وارد می‌کند و رهبری حوزه بر دانشگاه را تبلیغ می‌کند.

این بار دانشگاه و دانشجو و احزاب مخالف پیروز شده و نظام را برانداخته‌اند، اما کامیاب نشده‌اند. ولی صدمات و لطمات بیشتر از ۱۶ آذر ۱۳۳۲ می‌باشد. دو حکومت با ویژگی متفاوت و در تقابل با یکدیگر در رابطه با جریان دانشجویی و احزاب مخالف رویکردهای مشابهی داشتند. سرکوب و کنترل حکومت‌ها جنبش‌های دانشجویی یا فعالان سیاسی را تندروتر می‌کند و آنان از رهبران فاصله می‌گیرند و خود رهبر می‌شوند و رویکرد نوئی را از نقطه

صفر شروع می‌کنند. در همین راستا دو واقعهٔ بهمن ۱۳۴۰ و ۱۸ تیر ۱۳۷۸ را از همین جنبه بررسی می‌کنیم.

تجربهٔ ۱۳۴۰ و ۱۸ تیر ۱۳۷۸

در بهمن ۱۳۴۰ دانشجویان که طرفدار جبههٔ ملی بودند با سرکوب مواجه می‌شوند. این سرکوب و حوادث بعدی باعث می‌شود که دانشجویان آن سال‌ها که بعد رهبران سیاسی سازمان‌های مجاهدین خلق، فدائیان خلق و جریان‌های دیگر شدند، از ایدئولوژی، مشی، راهبرد و سازمان رهبران جبههٔ ملی، نهضت آزادی... عبور کنند، ولی اصولی را برای اتخاذ ایدئولوژی، مشی و راهبرد تدارک ندیده بودند. اما این عبور به معنای انباشت تجربه‌های قبلی نبوده است، بلکه آنان فراگرفتند راهی را انتخاب کنند که در ایران آزمون پس نداده بود. این جریان خوشنام شد، اما کامیاب نشد. جالب اینجاست که این جریان‌های جنبش دانشجویی را از سال ۱۳۵۰ تا سال ۱۳۷۰ تحت تأثیر قرار دادند. اینان خانه را روشن کردند و رفتند، اما روشنایی نیاوردند. پاک بودند و بزرگ، به گونه‌ای که عظمت در برابرشان سر تعظیم فرود می‌آورد، اما دستاورد، بحث دیگری است.

رویداد بهمن ۱۳۴۰ بسیار مهم بود. با این عمل حکومت میان رهبران سیاسی و دانشجویان فاصله انداخت. دانشجویان از تجربهٔ گذشتگان عبور انقلابی کردند و در نتیجهٔ تقابل جوانان با رهبران فکری و حزبی، دولت محوری به شکل رادیکال ادامه یافت و تا سال ۱۳۷۰ چنین سرمشقی حاکم بود. تجربهٔ بهمن سال ۱۳۴۰ که با برنامه‌ای حساب شده دانشجویان را از رهبران جبههٔ ملی ناامید کرد با ۱۸ تیر ۱۳۷۸ قابل مقایسه است.

۱۸ تیر ۱۳۷۸

۱۸ تیر مصاف مهمی میان دانشجویان و حاکمیت بود که نتایج خوبی به بار نیاورد. راهبرد قدرتمندان همان شیوهٔ قدیمی بود. یعنی فشار فراوان که نتیجهٔ آن رادیکال شدن عده‌ای از دانشجویان به همراه افعال جمع کثیری از آنها همراه با سرکوب شدید بود.

در ۱۸ تیر بخش مهمی از دانشجویان از خاتمی و روند اصلاحات عبور کرد. خاتمی شایسته و بایسته از دانشجویان حمایت نکرد. دانشگاه تکیه گاه

اصلاح طلبی بود که تحت فشار فراوان دچار تشنج شد. خاتمی بر دوش دانشجویان به سوی خیابان کاخ رفته بود و با این رویداد به نظر می‌رسید که دوطرف خواسته‌های یکدیگر را درک نمی‌کنند. میان دانشگاه و اصلاح طلبان حکومتی اختلاف‌های فراوانی به وجود آمد. ۱۸ تیر از سوی خاتمی جمع نشد، اما از سوی جناح مقابل مدیریت شد. ۱۸ تا ۲۳ تیر که دفتر تحکیم وحدت نیز دانشگاه را به راهپیمایی ۲۳ تیر دعوت کرد، نمایانگر حوادث قابل تاملی است. عبور از خاتمی و اصلاح طلبان در دانشگاه یک ایده بود. این ایده ناگهان به راهبرد تبدیل شد. اصلاحات در فقدان شور و شوق دانشجویان و ناامیدی مردم و روشنفکران از اصلاح طلبان به ناکامی منجر شد.

۱۸ تیر ۱۳۷۸ نقطه عطفی بود که به دلیل فقدان پارادایم‌های آرمان‌گرایانه رادیکال، عبور از خاتمی به پارادایم جدیدی تبدیل نشد. اما در عمل میان اصلاح طلبان شکاف جدی را به وجود آورد، شکافی که هم‌چنان ترمیم نشده است. با این اوصاف ۱۸ تیر استمرار همان تجربه سال ۱۳۳۲ بود. تکرار حلزونی تاریخ برای جریان دموکراسی خواه و عدالت طلب، ضرب آهنگ "چه باید کرد" را در گوش ما می‌نوازد. چگونه اقدامی می‌تواند حرکت دانشجویی را در راستای کامیابی قرار دهد؟ رویکردهای جنبش دانشجویی به دلیل اهمیت آن باید مورد نقد و بررسی قرار گیرد، چون در فقدان نهادهای مدنی، بار سنگینی بر دوش این جریان همیشه خروشان یا فعال گذاشته شده است.

جنبش دانشجویی، همگام با نهادهای مدنی، تعامل با احزاب و حکومت‌ها

از این جهت تجربه جنبش دانشجویی فرانسه را در ابتدای بحث مطرح کردیم تا الگوی خلاق و زنده‌ای جلوی چشم جریان روشنفکری، سیاسی و دانشجویی قرار دهیم. راهبرد تقابل یا تعامل با حکومت‌ها را به شکل پارتیزانی در سه دوره ۱۶ آذر ۱۳۳۲، ۱۳ آبان ۱۳۵۸ و ۱۸ تیر ۱۳۷۸ مورد بررسی قرار دادیم. در این مواجهه جریان دانشجویی به مثابه یک جریان پارتیزان حزبی یا شبه حزبی عمل کرده، اما ضربه خورده است و دستاوردی به همراه نداشته است. اگر هم دستاوردی داشته است، قدرت ماندن از آن نصیب برده‌اند و نه جامعه. توده دانشجوی که متخصصین اعم از پزشکان، وکلا، مهندسان و... هستند

از این رویدادها نصیبی نبرده‌اند. چرا که در سال ۱۳۶۵ با مطالبات نظام پزشکی مخالفت شد و با کانون وکلا برخورد شد و شبیه آن برخورد با کانون صنفی معلمان ایران صورت گرفت. همان برخوردی که با نهادهای مدنی در سال‌های گذشته شده بود. به عبارتی، فعالان دانشجویی موج شکن استبداد بودند، اما از دستاورد ضد استبدادی خود در جامعه مدنی نصیبی نبردند. مگر نه این است که پزشکان، مهندسان، کارمندان و معلمان همان دانشجویان سابق بودند. با مطالبات آنها چگونه برخورد می‌شود؟ این تجربیات مرا به عنوان کسی که در نتیجه انقلاب فرهنگی ۱۳۵۹ از تحصیل محروم شدم و در سن ۱۸ سالگی در اعتراض‌های ۱۳ آبان ۱۳۵۹ فعال بودم به فکر فرو می‌برد. من نیز مانند بسیاری دیگر دستمزد خود را از فعالیت ضد استبدادی از سوی برخی دانشجویانی گرفتم که پروژه تسخیر سفارت را تا انقلاب فرهنگی پیش بردند. نمونه من مشت‌های خروار است. اکنون ببینید با خانواده شریعت رضوی و قندچی... چه برخوردی شده است. می‌توان هزاران نمونه دیگر را آورد و مقایسه کرد. دستاورد این تلاش‌ها موحی است که تابیده و نورافشانی کرده است، اما روشنایی مستمر نداشته است. باید بعد از روشن و نورانی کردن خانه به فکر روشنایی خانه بود. نورانی کردن در شب میسر است. این نوع نورانیت چشم‌ها را از نور خسته می‌کند که در نهایت به سیاهی یا ابهام منجر می‌شود و به روشنایی نمی‌رسد.

باید به جای نورانی کردن به روشن کردن اندیشید. ما باید قبول کنیم که بیشتر نورانی کرده‌ایم. انفجار نور در نهایت امر، منجر به تاریکی می‌شود. اگر جریان روشنفکری - سیاسی که در وهله نخست خواستگاه دانشگاهی دارد به طور جدی گذشته را نقد نکند، ناچاریم به دوره‌های غیر کامیاب تن دهیم. از همین روی است که باید حرکت از دولت محوری به سمت جامعه محوری برود، اما همین حرکت را باید آسیب شناسی کرد. به نظر می‌رسد که حرکت از دولت محوری به سمت جامعه محوری مشکل سلبی دارد. دوری از قدرت به معنای دوری از دولت محوری یا حکومت محوری است... این رابطه باید تبیین شود. شکل اثباتی این رابطه، که تعامل یا تقابل با حکومت‌هاست، می‌تواند بر مبنای تقویت جامعه مدنی باشد.

شعار دیده بانی جامعه مدنی نتیجه دوری از افرادی بوده است که جریان دانشجویی را بازوی حزبی خود می‌دانستند. اما دیده بانی جامعه مدنی می‌تواند جای خود را به همگامی یا همراهی با جامعه مدنی برای تعامل یا تقابل با احزاب و حکومت‌ها بدهد.

به نظر می‌رسد که راهبرد همراهی با جامعه مدنی برای تعامل یا تقابل با حکومت‌ها و احزاب که شبیه راهبرد جنبش دانشجویی فرانسه است، می‌تواند الگوی قابل ملاحظه‌ای باشد. این راهبرد، جامعه دانشجویی را در تعامل مثبت با جامعه مدنی و تقویت آن قرار می‌دهد و دانشگاه را در جایگاه اصیل خود نگه می‌دارد و مبارزه را توأم با دستاورد می‌کند و در عین حال آن را با هزینه وارد شده متناسب می‌کند. همچنین احزاب را به برقراری رابطه اصولی با دانشگاه وادار می‌کند. در نتیجه احزاب یا باید رابطه مستقل و مرتبط با جریان دانشجویی را بپذیرند یا شاخه دانشجویی حزب خود را در دانشگاه تاسیس کنند. چنین رابطه‌ای مناسبات را سالم‌تر می‌کند. باید توجه داشت که در مقاطعی، به خصوص قبل از انقلاب، رابطه احزاب با دانشگاه به این سو و آن سمت رفته، اما بعد قطع شده است.

در پایان می‌توان گفت خوانش جنبش دانشجویی نشان از خوشنامی غیر کامیاب دارد که عامل اصلی آن در شکل حقوقی حاکمیت‌ها است. اما در نقد راهبردی جریان‌های سیاسی، روشنفکران و دانشجویان مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرند.

بررسی سه حرکت جنبش دانشجویی ۱۶ آذر، ۱۳ آبان و ۱۸ تیر نشان از تلاش و کوشش جریان دانشجویی دارد که دستاوردی در پی نداشته است. چرا که این حرکات ضد استبدادی و ضد استعماری نتیجه مستمری در جامعه نداشته و بیشتر مشعل راه بوده است. در حالی که این حرکات ادعا داشته‌اند که نقشه راه را ارائه کرده‌اند. مجموعه این عوامل نشان می‌دهد که دانشگاه باید همدوش اقشار و اصناف مدنی قرار گیرد و با همراهی با آنان به تعامل یا تقابل با احزاب و حکومت‌ها بپردازد. این راهبرد جدید چه بسا بتواند از راه فرو بسته دموکراسی خواهی و عدالت طلبی گره‌ای بگشاید.

دوشنبه ۱۸ آذر ۱۳۸۷